

در رزو چهارشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۹۷، مراسمی در خانه‌ی اندیشمندان علوم انسانی در بزرگداشت احمد ساعی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران تشکیل شد. در این مراسم که عده‌ی زیادی از چهره‌های سیاسی و دانشگاهی شرکت داشتند، سخنرانان متعددی در مورد این استاد و خدمات ۴۰ساله‌ی ایشان به دانشگاه صحبت کردند. علاوه بر سخنرانان مذکور در تصویر، خانم فائزه هاشمی نیز در این مراسم صحبت‌هایی ارائه کردند. همچنین آقای حسین عبده تبریزی متنی را در بزرگداشت احمد ساعی خواند.

چند پاراگراف از این نوشته به شرح زیر است:

زندگی پر از چالش است: دشواری‌های اقتصادی، بیماری‌های سخت‌درمان، مشکلات خانوادگی، و شاید دشوارتر از همه مصیبت‌های اجتماعی و سیاسی. این که افراد چگونه با این چالش‌ها که در طول زندگی فرا راهشان قرار می‌گیرد برخورد می‌کنند، تا حد زیادی به شخصیت آنان مرتبط است: این که در باطن چه هستند و چه سیرتی دارند. این برخوردهاست که به ما امکان قضاوت می‌دهد.

احمد ساعی انسانی پیچیده نیست، خیلی وارد جزئیات بحث‌های دامنه‌دار فلسفی نمی‌شود. بیشتر با تجربه‌هایش زنده است. همان کوچک‌کاریایی که از دستش برآید را انجام می‌دهد؛ همان کوچک‌کاریایی که زیبایی جهان را می‌سازد.

فروتنی و افتادگی را از شکست‌های قبلی‌اش آموخته است. اشتیاقش برای کمک، صادقانه و بدون پیش‌داوری است. با شما سخت نمی‌گیرد و به توافق‌های ساده اکتفا می‌کند. راستگویی، صداقت و شرافتمندی مهم‌ترین خصلت‌های اوست.

بیداد زمانه در آن است که مردی چون احمد ساعی در سال‌های بالای عمر در جایی قرار می‌گیرد که ناچار و ناخواسته باید شاهد ناملایمات، سیاهی‌ها و تباهی‌هایی باشد که گذر زمان را برای او غم‌انگیز و ملال‌آور می‌سازد. از آن مسیر پرسنگلاخی که احمد ساعی پیموده، و آن بلاها که بر سرش آمده، از آن همه داستان ویران که در گذر از معبر ۸۰

سال زندگی نظاره‌گر آن بوده، منطقاً نفرت باید زبانه کشد، انتقام باید ورد زبان شود، و بی‌اعتمادی و دشمنی باید زاییده شود؛ در عوض، او یکپارچه مهربانی و امید است و یکسره احترام و تکریم به انسان است.

برای من دکتر احمدساعی مظهر مهربانی و احترام به انسان است. احترام به انسان، الهام‌بخش اوست تا از آن طریق جهان را تغییر دهد. به باور او، اگر منزلت انسانی بدین معناست که هر کس خود به طور منحصر به فردی ویژه و ارزشمند است، آن گاه می‌باید برای تک‌تک انسان‌ها، بالاترین درجه احترام و اهمیت را قائل شد.

با این همه ناملايمات و زشتی‌ها در سطح کره خاکی، به گمان ساعی، انسان تنها اولین لایه از ظرفیت‌ها و استعداد‌های خود را کاویده است. «انسان» در بیان مطلق کلمه، ژن و دی‌ان‌ای احمد ساعی است و عشق به انسان مذهب اوست. بی‌شک ساعی معتقد به قول اینشتین است که «ما نمی‌توانیم از بشریت ناامید شویم، چون خود انسان هستیم».

احساس وظیفه او به مطلق انسان است که جایی برای دشمنی و نفرت در قلب و ذهن او باقی نمی‌گذارد. فارغ از این که چه از دستش برمی‌آید، دکتر ساعی مسئولیتی اجتماعی در قبال تمامی انسانیت برعهده می‌گیرد. انسان مهربانی چون او، در پی آن نیست که موجودیتی از خود نشان دهد، در پی آن است که نشان دهد انسان مخاطبش چقدر قدرتمند است.

یاد گرفته است که بی‌نفرت و باعشق به انسان، روی کره زمین راه برود. با این که «من چه دوست ندارم» و «از چه بدم می‌آید»، کاری ندارد. چنان می‌نماید که اصلاً یادش نیست یا حافظه‌اش یاری نمی‌دهد. احترام عمیق‌اش به هر کس، به خاطر آن است که عضوی از جامعه بشری است.

گویی که مهربانی او نسبت به دوستان و دانشجویانش است که شعاع می‌گسترند تا تمامی جوانان این مرزوبوم را در بر بگیرد. دوستی دکتر ساعی چه بسیار با کسانی است که هیچ زمینه‌ی مشترک فکری و اعتقادی با آنان ندارد، و صرفاً بر معیارهای والای انسانی استوار است و از شوق به زندگی و عمق مهربانی سرچشمه می‌گیرد.

انسان‌گرایی ساعی هر چند روی به آینده دارد، اما ناچار مستلزم پشت‌کردن به گذشته نیست. دردهای انسان آگاهی که اسیر طبیعتی ناآگاه است، برای او در خفا نمانده است. به یاد او می‌آید و اگر بیاید به درون مرزهای بسته یک جهان‌بینی یا تعصب فرو کشیده نمی‌شود و تازه در آن‌جا هم در چارچوب روابط خاصی تعبیر و تفسیر نمی‌شود. حاصل آن‌که رویدادهای با عمر کوتاه و سرنوشت ناچیز هم در معادلهٔ تکریم به انسان حل می‌شود.

زمین به زعم او برای همهٔ انسان‌ها به قدر کافی بخشنده، گشاده‌دست و شفیق است که شامل هر کسی شود. تعصب دینی، نژادی، گروهی و عقیدتی ندارد؛ هر انسان و اجتماعی را برمی‌تابد. با هر فردی که آشنا می‌شود، او را عضوی از جامعهٔ بشریت تلقی می‌کند و همین برایش کافی است؛ بدتر از آن که نمی‌تواند باشد.

اما وقتی پای «ایران» به میان می‌آید، تعصب ساعی چهره نشان می‌دهد. «باغ جانش» ایران است؛ این‌جا منزلگاه و مأوایش است. در خارج، دوام نمی‌آورد؛ دوان دوان از سفر به خانه برمی‌گردد. دکتر ساعی با الگوی خودش سیاسی است. با علاقهٔ وافر به پیراحمدآباد و همهٔ مردم دیگر. ایران را همیشه در خاطر دارد؛ این سرزمین چگونه زاده شده و از مسیر دشوار تاریخ چگونه گذر کرده است. ساعی علاقه‌مند است از همان مسیر با پرچم امیدواری، ایران را به آینده گذر دهد. ایران و موضوعات مربوط به ایران در مرکز افکار و آثار ساعی قرار دارد.

در نشست‌ها بیشتر سکوت می‌کند. وقتی که دلش کومهٔ سنگینی از دردهاست، در گوشه‌ای چندک می‌زند و پیش‌رو را نگاه می‌کند تا ناچار نباشد سفرهٔ ناراحتی‌های دل را برای شما بگسترد. هرگز از تیرگی‌ها و ناامیدی‌ها سخن نمی‌گوید. در اوج سختی‌های اطرافش، به گرمی و گشاده، حال و احوال می‌کند.

هر چقدر تقلا کنیم که به سخن آید، نالهٔ ناامیدی سر نمی‌دهد؛ سرش را به دیوار تکیه می‌دهد و حالمان را می‌پرسد. در اوج دل‌نگرانی، بال‌چشمانش را پایین می‌آورد تا شاهد بی‌تابی‌اش نباشیم. اصلاً به روی خودش نمی‌آورد که چند ساعت پیش، بحث ناخوشایندی از دیگری شنیده است.

چالش شما با ساعی، بیرون کشیدن پاسخ‌های صادقانه از زیر زبان او نیست. در عین حال که هرگز تلاش نمی‌کند جواب‌هایی به ما بدهد که خوشایند ما باشد، یا از ترفندهای چرب‌زبانی استفاده کند، پاسخ‌ها همه خوشایند و صادقانه است.

ساعی کمتر داوری می‌کند، به‌ویژه داوری‌های بی‌پروا. در قضاوت هرگز بی‌پروا نیست؛ شکافتن درستی و نادرستی برایش جالب نیست؛ دوست ندارد این را برحق و دیگری را برخطا بداند. این را «صراط مستقیم» و آن را «صراط گمراهی» نمی‌خواند. دوست دارد همه را درست پندارد.

خاطرش در این روزهای سخت کشور شاد باد!